

یاداد

یاداهای یک روزنامه‌نگار از محمدامین قانعی‌راد

یادید به جامعه امید داد

«امید و شادی به معنایی سرخوشی نیست؛ امید یعنی باید کار کرد چون آینده خوبی وجود دارد. امید یعنی احساس

مسئولیت. وقتی ما می‌گوییم به جوانان کشورمان امید دهیم، یعنی احساس مسوولیت را در آنها ایجاد کنیم چون وقتی که امیدندارند زمانی است که دیگر نسبت به همه چیز بی‌تفاوت می‌شوند، مسوولیت اجتماعی نمی‌پذیرند و در فرآیندهای اجتماعی مشارکت نمی‌کنند. بنابر این، امیدوشدایی امکان مشارکت‌رآفرهم می‌کنند. وقتی جامعه سرزند باشد همه می‌کوشند در جایی تاثیر مثبتی داشته باشند، کاری انجام دهند، از قضا هنجارهای اجتماعی را پاس می‌دارند.» این دعوت به امید و نشاط، قسمتی از آخرین گفت‌وگویی بود که اوآخر اسفند ۹۶ با دکتر قانعی‌راد داشتیم. مردی که گرچه با بیماری دست و پنجه نرم می‌کرد، اما از امید می‌گفت و با وجود بیماری همچنان به رسالت خود در قامت یک جامعه‌شناس عمل می‌کرد و می‌کوشید از جامعه و مسائلسنش دور نماند. جامعه‌شناسی که در همه‌نشست‌ها و گفت‌وگوسا همین قدر خوش‌بین ظاهر می‌شد و همیشه برای مسائل جامعه راهکارهایی در سر داشت و این راهکارها را هم از هر راهی که امکان داشت چه در نشست‌ها و چه در گفت‌وگوها بدون غرض‌ورزی، بدون گرایش‌های جناحی و به دور از هرگونه قصدسختن‌سرایی صرف بیان می‌کرد. برای رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران، فقط جامعه مهم بود و مشکلاتش. او خیلی خوب جایگاهش را می‌شناخت و البته اهمیت و اقتضاتش را. اینها را نوشتیم چون صاحب‌نظری را دیده‌ام که گرچه هنوز مانده تا قانعی‌راد بشوند اما وقتی از آنیه به عنوان جامعه‌شناس از در جامعه می‌گویی اول نگاه می‌کنند ببینند تو تا چه اندازه می‌توانی در مطرح شدن آنها نقش داشته باشی بعد به ندرت زبان باز می‌کنند.

وقتی تصمیم گرفتیم درباره دکتر قانعی‌راد بنویسم به عنوان یک خبرنگار تلاش کردم به گفت‌وگوهایی که با ایشان داشتیم، برگردم تا مهم‌ترین نکته‌ها را دستچین کنم و حول آنها بنویسم، اما در ذهنم مثل تمام این دوسال چهره آرام دکتر و گفت‌وگوهایی که در خلال مصاحبه داشتیم، روشن‌تر بود. اولین بار با دکتر قانعی‌راد یکی از نشست‌هایی که برای پوشش آن رفته بودم، ملاقات کردم. بعد از برنامه‌دوست‌داشتیم با ایشان گفت‌وگو کنیم، اما لاف برای بار اول جرات نکردم بدون هماهنگی قبلی جلوم بروم و چیزی ببرسم. بعد از آن اما طی گفت‌وگوهایی که با ایشان انجام دادم، متوجه شدم اولین بار چه کد کلمه چار استرس شده بود، برای او مهم نبودن هم برای کدام رسانه اگر می‌کنم و چند سبایتیه دارم. اگر سوالی داشتم حتما پاسخش را می‌داد حتی اگر در خلال گفت‌وگو از یک دغدغه شخصی می‌گفتم، سعی می‌کرد به من بفهماند هنوز جوانم برای ناامید شدن زود است. هنوز هم خیلی

وقت‌ها قامت بلند و چهره مصمم توأم با آرامش ایشان و لباس‌های آنو کشیده و مرتیش را به یاد می‌آورم حتی به یاد می‌آورم که با حضور ایشان در کسوت، رئیس انجمن جامعه‌شناسی تاج‌انداز، انجمن فعالانه عمل می‌کرد تا چندان از به برنامه‌هایی که به همت ایشان بر گزار می‌شد، محتوا و راهکار بیرون می‌آمد. گرچه فقط من به عنوان یک فعال رسانه‌ای با دکتر قانعی‌راد در ارتباط بودم، اما به اندازه دانشجویی که سال‌ها از او یاد گرفته هنوز هم از جمع‌های دوستانه و در محافل رسمی صحبت‌های ایشان را نقل قول می‌کنم. وقتی قرار مصاحبه دارم و طرف گفته‌گوبه‌یهانه‌مشغله‌دقیقه‌نوداد صحبت‌کردن طرفه می‌رود به این فکر می‌کنم که چطور خوش‌قولی دکتر قانعی‌راد به‌رم‌تمام مشغله‌هایی که داشت به شدت ما تحت‌تاثیر قرار می‌داد. به خاطر دارم زمانی برای مصاحبه درباره موضوع روز او تماس گرفتم، تازه همراهی بحث با مطرح کرده بودم که برای‌شان کار با جلسه‌ای پیش آمد و بعد از عذرخواهی گفتند شب تماس بگیرید، صحبت کنیم. سرشب تماس گرفتم باز هم جلسه بودند، نگران این بودم که فراموش‌کنند و من فردا دست خالی باشم. دیر شده بود و ترجیح دادم مزاح‌شان نشوم، اما ساعت ۱۱ شب تلفنم زنگ خورد و دکتر بعد از یک روز کاری شلوغ به قولش وفا کرد و کاملاً باحوصله به سوالاتم جواب داد. این یعنی احترام به افراد فارغ از اینکه در چه جایگاهی هستند و من این ویژگی را از دکتر قانعی‌راد یاد گرفتم. مرد متواضعی که هرگز نگران تحمل بدقولی، فخر فروشی و خودبرتری نمی‌آبودی. اگر از او سئوالی می‌پرسیدی آنچه در چشته داشت حتما در اختیار می‌گذاشت. قفبه تلخ زمانی که در مصاحبه‌ها می‌دیدم، هر بار جسم‌شان رنجور تر از قبل می‌شود، اما همچنان روی پایاستاده و روزهایی که با بعضی سوال می‌پرسیدم، می‌ماند. اینجامجال گفتن از تلخ‌ها نیست، آن هم برای کسی که تلاش می‌کشد هرگز تلخ نگیناشد. تا به عنوان پیش‌نیامده بود در نای کسی مطلق بنویسم اما دکتر قانعی‌راد عزیز، شرفا فرقی داری. من هنوز هم دلم برای شما تنگ می‌شود. واژه‌های زیادی هنوز شما را به یاد می‌آورم؛ انجمن جامعه‌شناسی، برنامه، مشکلات جامعه و حتی جامعه برای من به اسم شما گره خورده‌اند. هنوز به وقتی از جلولی دانشکده علوم اجتماعی عبور می‌کنم یا حتی گفتم سمت خیاپان ملاصدرا می‌افتد به یاد شما می‌افتم. هر بار انتقالی می‌افتد و تحلیل‌جامعه‌شناسختی‌ان را می‌خواهم دلم می‌خواهد حرف‌های شما را بشنوم و این دوسال، چه اتفاق‌ها افتاد و شما نبودید. همه‌ما به‌خصوص نسل جوان هنوز به استادانی مثل شما نیاز دارند که آرام باشند، شنیدند، شمر دهم‌شده حرف بزنند و متواضعانه و با لحن‌دگوبگوند جامعه‌نشاط می‌خواهد، این نسل را باید به مشارکت گرفت، باید به جامعه امید داد.



نواندیشی دینی



امیر جدیدی واعتماد

فقه و روشنفکری و مساله ایران امروز مخاطرات راه سوم

محسن آزمو ده ا روشنفکری دینی با نواندیشی دینی یا دین‌اندیشی متعدد، با همه اختلافاتی که می‌توان میان این سه عنوان قائل شد، یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین جریان‌های فکری در ایران معاصر است. این جریان فکری در سنت با غلط و خوب یابد، به‌ویژه در رساله‌های پس‌از انقلاب بسیار اثرگذار بوده و مباحث گوناگون و واکنش‌های متفاوتی را در محافل فکری برانگیخته است. داود فیبر حه، استاد شناخته‌شده علوم سیاسی دانشگاه تهران و پژوهشگر حوزه اندیشه سیاسی در گفتار پیش‌رو ضمن اشاره به پیشینه و دستاوردهای روشنفکری دینی،

صورت‌بندی کلی بحث چنین است؛ یعنی نخست به تعریف، ضرورت، دستاوردهای روشنفکری دینی می‌پردازم و سپس به پیش‌فرض‌ها و مخاطرات مباحثی که روشنفکری دینی مطرح کرده خواهم پرداخت و در پایان بحث را اشاره به بحران امروز و روشنفکری دینی به پایان خواهم برد.

پیشینه روشنفکری دینی

چهار جریان فکری سازنده‌مرب‌تاریخ‌فکر معاصر ما هستند که عبارت‌نداز:

- جریان داخل دولت، ۲- جریان روشنفکری به معنای خاص، ۳- جریان مذهبی و نیروهای مذهبی و روشنفکری دینی. در بحث کنونی به جریان چهارم یعنی روشنفکری دینی خواهم پرداخت. روشنفکری به معنای یک جریان فکری به تدریج از درون فعل و انفعالات جهان اسلام در دوران گذشته شکل گرفته و در ایران به‌ویژه از دوره ناصری به یکی از تعیین‌کننده‌ترین نیروهای پیشرو اصلاح‌دین، سیاست‌اجتماع‌بدل شده است. ریشه‌این جریان‌رامی‌توان‌به‌قبل‌ازسیدجمال‌الدین بازگرداند و در درون دولت به شخصیت‌هایی چون میرزا فرخ‌خان، قانچاققام‌قرا‌هانی، امیرکبیر، مستشارالدوله و ... اشاره کرد. امروز این جریان مشهور به راه سوم است که مفاهیم و هندسه‌خاصی را تولید کرده‌است. به‌طور خلاصه این جریان یکی از تاثیرگذارترین جریان‌های فکری ۱۵۰ سال اخیر است. مهم‌ترین و اصلی‌ترین مفاهیمی که روشنفکری دینی تولید کرده است را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱- دین: در ادبیات تاریخ فکر اروپایی همیشه تلاش می‌شد که دین را مساوی سنت قرار دهند. در ادبیات روشنفکری دینی ما شاهد این تفکیک بسیار مهم میان سنت و دین هستیم.

۲- تفکیک میان تجدد و غرب یا میان نوگرایی و غرب‌گرایی یا میان مدرنیسم و غرب‌گرایی که روشنفکری دینی هم آغازگر و هم توسعه‌دهنده آن بود.

۳- تلاش بسیار مهم برای پیوند دین و تجدد. من در بحث کنونی با توجه به تخصص و علاقه‌مندی خودم یعنی اندیشه سیاسی، خواهم کوشید این وجه سوم را بیشتر در حوزه حکمرانی جدید مورد بحث قرار دهم. این سه وجه با تلاش دستاوردهای مهمی را ایجاد کرده‌اند.

دستاوردهای روشنفکری دینی

۱- نقد به وضع موجود دینداری: روشنفکری دینی تلاش کرد که دینداری را که تا حد زیادی در خود فروفته و دچار انزوا و «کتو»شدگی شده بود را به تحرک وادارد. یعنی نقده‌نهاده‌دین‌به‌ویژه‌نهاده‌روحانیت-دستاوردهای خوب روشنفکری دینی است.

نقد-پیش فرض‌های علوم دینی و علوم روزی: روشنفکری در این احکام و گزاره‌های دینی را مورد انتقاد قرار داد و محک‌های دقیقی زد.

۲- طرح دو گانه ملازمه استبداد دینی و استبداد سیاسی: یعنی روشنفکری دینی برای اولین بار مواجه‌شد

که اگر در جامعه‌هاستبداد سیاسی باشیم، پیوندی با چیزی درون حوزه‌های دینی دارد. در نتیجه روشنفکری دینی توجه‌جامعه‌را به‌ضرورت‌اصلاح‌دین‌به‌عنوان مقدمه اصلاح‌سیاست، معطوف ساخت.

نقد-دو سوبه بنیادگرایی دینی و سکولاریسم رادیکال.

۴- تلاش برای یافتن معیار کارآمدی و ارزشیابی احکام و گزاره‌های دینی: روشنفکری دینی برآنست



به مخاطرات و غفلت‌های این جریان از منظر اندیشه فقهی می‌پردازد. روزنامه اعتماد و به تبیح صفحه‌اندیشه‌ش، به مصداق **آیه شریفه «به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدای شان راه‌مسوده و اینانند همان خردمندان»** (سوره زمر، آیه ۱۸، ترجمه فولادوند) با رعایت انصاف به بازتاب دیدگاه‌ها و اندیشه‌های متفاوتی می‌پردازد و ضمن دفاع از آزادی بیان این فرست را **برای همه منتقدان فقهی** می‌داند که به طرحد دیدگاه‌ها و نظرات استدلالی و با منطق و دلیل خود بپردازند.

در می‌یابیم که چنین نیست: در دست‌بندی درونی فقه‌ان، راه‌عبادت‌و معاملات به‌معنی‌الاجم تقسیم می‌کنیم یا به عبادات، معاملات و سیاسات تقسیم می‌کنیم. اما واقعیت این است که تمام احکام بخش معاملات فقه، گزاره‌ها و احکام حقوقی هستند. یعنی بخش بزرگی از دست‌نگاه فقه که مربوط به معاملات است، از جنس حقوق و قرار داد هستند. تجربه تاریخی و دسینان نشان داده در مشروطه فقهی سعی کردند که مباحث حقوق خصوصی فقهی را به حوزه عمومی سرایت‌دهند؛ تفسیری حقوقی و قرار دادی دولت مشروطه را به این‌کنند و به این ترتیب یک برداشت مبتنی بر قرار داد یا معاملات را دولت مشروطه‌ارایه‌کنند. در ادبیات مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم ناینی و مرحوم محلاتی می‌بینیم که تلاش می‌کنند مفاهیم حقوقی مکتون در حوزه فقه خصوصی را به حوزه حقوق عمومی سرایت‌دهند و مشروطه را از دیدگاه امانت و امانت‌مالکانه و از دیدگاه قرار داد و لوازم قسر قرار داد مورد بحث قرار دهند. مثلاً قائلان اساسی، رساله تنبیه‌الامه، رساله‌های مرحوم محلاتی تلگرافهای مرحوم آخوند و کتاب‌های حقوق اساسی فروغی پدر و پسر و حقوق اساسی مرحوم مصطفی‌خان عدل و مجموعه مذاکرات مجلسی اول از رابطه فقه و حقوق صحبت می‌کنند. در حالی که روشنفکری دینی با ضدحقوق‌خواندن فقه و تفکیک از آن حقوق و اینکه جهان مدرن، جهان حقوق است، حکم به طرد دانش فقه کرد.

۳- فقه و اخلاق: بعضی از روشنفکران دینی ماسرطی گذاشته‌اند و می‌گویند که حتی اگر فقه را می‌پذیریم، فقه‌باید به‌محک اخلاق سنجیده شود. ذات این بحث خوب است، اما دو ایراد تکنیکی بسیار اساسی دارد. فردریش هایدگر فیلسوف آلمانی در کتاب فرانسوی نیک و بد می‌گوید دانش‌های یکی تمدن یا یک دوران تاریخی (Epoch) چنان در بنیاد به هم پیوسته هستند که نمی‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد و نتیجه‌خون در بن هستند. بنابر این از هر ضوضن دولت انسان که خون بگیریم، محصمات آن خون یکی است. اخلاق و حقوق تمدن اسلامی هم از جنس واحد هستند و نمی‌توان آنها را یکدیگر تفکیک کرد و اطلاعاتی را به اخلاق داد. روشنفکری دینی مافروضی دارد و می‌گوید اخلاق یونیورسال و جهانی و مبتنی بر برابری است و همه می‌توانند آن را بفهمند و در آن فقه که اما مطالعه تاریخ اخلاق نشان می‌دهد که همین یونانیان بناگذا آ اخلاق و اخلاق مدنی جقدر از بردگی طبیعی صحبت می‌کردند. در نتیجه چنین نیست که اخلاق معیار مطلق داشته‌باشد. گزاره‌های فقهی در گزاره‌های اخلاقی در جهان اسلام جادی‌پذیر نیست. جدا کردن اخلاق از مجموعه نظام دانی یا سیستمه بادیسکورس مسلمان می‌توان چندان ندراد. در تمدن اسلامی نمی‌توان اخلاق و حقوق را تفکیک کرد.

۴- میناگرایی رادیکال روشنفکری دینی: روشنفکری دینی خیلی‌از علوم‌عملی مثل اندیشه سیاسی غفلت کرده است. البته اخیرا دکتر سروش به بحث دین و قدرت بازگشته است که نکات خوبی دارد. هر چند سخنرانی‌های ایشان حالت مرور و گذرا دارد و خطاب‌شان عمومی است.

اماد مردم‌خواهی دینی ما این موضوع مبارک است. اما میناگرایی رادیکال یعنی توجه کردن به مباحث اساسی مثل وحی، توحید و مباحث مربوط به معاد و غفلت از علوم‌عملی مثل فقه و راه‌بابطه‌فقه‌و حقوق و رابطه‌فقه‌و سیاست و -بیاعت‌شده که مشکلاتی پدید آید. در ادامه به برخی از این مشکلات اشاره خواهم کرد.

اندیشه

بحران‌های در مسیر

مشکلاتی که پیش فرض‌های روشنفکری دینی پدید آورده‌اند:

۱- روشنفکری دینی با نفی رادیکال دانش فقه جامعه مسلمانی را بیا بحران بی‌دانشی مواجه می‌کند؛ اهمیت این بحران آن است که روشنفکری دینی ال‌ترناتیوی مشخص نمی‌کند و فقط نفی می‌کند.

تنها ال‌ترناتیوی که معین می‌کند، توجه به صرف اخلاق است که مشکلاتی دارد از جمله اولاً فقدان ضمانت اجرا در صورت تصادم‌های اجتماعی و سیاسی و ثانیاً خود اخلاق تابعی از شرایط گفتمانی است که نمی‌توان عملاً از آن استفاده‌قانونگذارانه کرد.

۲- با نفی دانش فقه، تجربه تاریخی که فقه کوشیده به عنوان پشتیبان لازم برای قانون موضوعه و دولت جدید یعنی دولت مبتنی بر قانون اساسی تدارک‌کنندار از دست ما بدهیم، مثلاً ما بمشروطه شاهد انتقال حکمرانی از یک حکمرانی شخصی – شرفاه‌ی به یک حکمرانی قانونی – نهادی (مکتوب) هستیم.

در این دوره نقش فقه بسیار برجسته است و دانش فقه به تدوین قانون اساسی کمک می‌کند. از این حیث معمای تأیید مهم است. یعنی نظام سنت چگونه یک امر جدید را می‌پذیرد و تأییدی می‌کند یا طرد می‌کند. دست‌نگاه‌های فقه تلاش بزرگی کردند که امر جدید را مورد تأیید قرار دهند. در عین حال به دلیل وجود دوگانگی‌ها و چالش‌هایی، دست‌نگاه‌های روشنفکری کمک نکردند که این نوگرایی فقهی پیش‌برود بیشتر بتواند را بباط میان سنت و امر جدید یا متون دینی و تاریخ معاصر ما باشد.

به‌طور خلاصه، ال‌ترناتیوی اخلاق نیازمند شارژی مثل فقه یا قانون است.

۳- فقه‌دانشی است که تلاش می‌کرد عرف را جایبندارد و مخصوصاً از عرف‌های جدید تحت عنوان عرف دقیق و عرف کارشناسی امروز حمایت‌کند. روشنفکری دینی از این جنبه غفلت کرد که فقه می‌تواند از عرف حمایت‌کند.

۴- گفتمان‌های روشنفکری دینی، نوعی بحران در حوزه اصول اعتقادی ایجاد کرد و نوعی نیهیلیم اجتماعی را به تدریج در جامعه و جوان‌ها تریقی می‌کند و از سوی دیگر شمشیر تکثیر نیروهای سنتی را تیزتر می‌کند. یعنی روشنفکری دینی با تضاد تندی که با مبانی دیات ایجاد می‌کند و از نهاده‌روحانیت و نهاد مذهب و دینداری تاریخی به بنیاد دین می‌پردازد، باعث می‌شود که سلاح دفاع بسیاری از افراد و نهاده‌ا از روشنفکری دینی گرفته‌شود و آنها را به سکوت می‌کشاند. با حذف نیروهای میانه، تضاد میان سنت‌گرایان یا بنیادگرایان مذهبی و روشنفکری دینی افزایش پیدای می‌کند و در نتیجه تقویت می‌شود.

۵- بحران نفوذ: روشنفکری دینی با میناگرایی عمیقی که می‌یابد، نه تنها دامنه تاثیرش را از دست می‌دهد، بلکه دچار بحران نفوذ در نهادهای مذهبی می‌شود، یعنی آن حوزه‌هایی از نوگراییان فقهی که می‌توانند با تکیه بر روشنفکری دینی دستاوردهای آنها نواندیشی‌هایی‌را در این حوزه پیش‌برند، کم‌توان می‌کند. اینها هم مشکلاتی است که به‌خصوص به‌در کتب بسیار خاصی از نقال فقه و حقوق و تقابل فقه و اخلاق بازمی‌گردد. ما رساله‌های زیادی از دوره مشروطه‌بعد داریم که بدون آنکه از چار چوب‌های فقهی این‌فصل‌ه‌بگیرند، بحثی تحت عنوان «رساله‌های حقوقی (الحکم)» داشتند، یعنی رساله‌هایی در حق و حکم. منظور از حکم‌رامی‌توان، تکلیف گرفت این رساله‌های کوشیدند که فقه چگونه به حقوق توجه می‌کند و از این زاویه‌ها مشروطه و دولت‌های جدید دفاع می‌کند. این نکات را روشنفکری دینی نادیده گرفت.

ضرورت‌ها یا توجه به مساله ایران

ما به‌مسیر وابستیم؛ ما مهندس‌بازگان در کتاب مشهورش، از راه‌های شده سخن می‌گفت و معتقد بود که راه‌سر نوشت ما را تعیین می‌کند. او یک یار می‌گفت که فکر کردن مثل کوهنوردی است، یعنی با در نوردین هر تپه‌ای، چشم‌انداز جدیدی دیده می‌شود و همین‌طور... الخ. آنکون هم در مقطعی هستیم که افق‌ها می‌بستند و جدیدی در پیش‌روی مساله ایران می‌بینیم. مساله ایران با بحث خوب است، اما دو ایراد تکنیکی بسیار اساسی دارد. فردریش هایدگر فیلسوف آلمانی در کتاب فرانسوی نیک و بد می‌گوید دانش‌های یکی تمدن یا یک دوران تاریخی (Epoch) چنان در بنیاد به هم پیوسته هستند که نمی‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد و نتیجه‌خون در بن هستند. بنابر این از هر ضوضن دولت انسان که خون بگیریم، محصمات آن خون یکی است. اخلاق و حقوق تمدن اسلامی هم از جنس واحد هستند و نمی‌توان آنها را یکدیگر تفکیک کرد و اطلاعاتی را به اخلاق داد. روشنفکری دینی مافروضی دارد و می‌گوید اخلاق یونیورسال و جهانی و مبتنی بر برابری است و همه می‌توانند آن را بفهمند و در آن فقه که اما مطالعه تاریخ اخلاق نشان می‌دهد که همین یونانیان بناگذا آ اخلاق و اخلاق مدنی جقدر از بردگی طبیعی صحبت می‌کردند. در نتیجه چنین نیست که اخلاق معیار مطلق داشته‌باشد. گزاره‌های فقهی در گزاره‌های اخلاقی در جهان اسلام جادی‌پذیر نیست. جدا کردن اخلاق از مجموعه نظام دانی یا سیستمه بادیسکورس مسلمان می‌توان چندان ندراد. در تمدن اسلامی نمی‌توان اخلاق و حقوق را تفکیک کرد.

۱- توجه مجدد به طبع‌بندی علوم در جهان اسلام و به‌خصوص توجه به سابقه، پتانسیل و تجربه‌های که فقه‌در اداره فقه‌دانشی و حقوق تمدن اسلامی هم از جنس واحد هستند و نمی‌توان آنها را یکدیگر تفکیک کرد و اطلاعاتی را به اخلاق داد. روشنفکری دینی مافروضی دارد و می‌گوید اخلاق یونیورسال و جهانی و مبتنی بر برابری است و همه می‌توانند آن را بفهمند و در آن فقه که اما مطالعه تاریخ اخلاق نشان می‌دهد که همین یونانیان بناگذا آ اخلاق و اخلاق مدنی جقدر از بردگی طبیعی صحبت می‌کردند. در نتیجه چنین نیست که اخلاق معیار مطلق داشته‌باشد. گزاره‌های فقهی در گزاره‌های اخلاقی در جهان اسلام جادی‌پذیر نیست. جدا کردن اخلاق از مجموعه نظام دانی یا سیستمه بادیسکورس مسلمان می‌توان چندان ندراد. در تمدن اسلامی نمی‌توان اخلاق و حقوق را تفکیک کرد.

۲- از زبانی مجدد از رابطه فقه، حقوق و اخلاق، این تقسیم‌بندی‌ها از نظر من مشکل دارد، به‌خصوص تفکیک فقه از حقوق، هم به لحاظ متدولوژیک و هم به لحاظ تاریخی مشکل دارد. دکتر سروس در جلسه ۱۲ دین و قدرت می‌گوید که ناینبیتی به حقوق توجه نمی‌کند. تجربه من این است که تمام تلاش ناینبیتی تانسیم حقوق حاکمیتی یا حقوق ملی یا حق ملت بر مبنای استدلال‌های فقهی است.

۳- توجه به تاریخ فکر معاصر یعنی تجربه مشروطه و بعد از آن نشان داده که بی‌توجهی به پیش‌فرض‌های تفکر هم در حوزه فقهی و در حوزه روشنفکری محض و هم در حوزه روشنفکری دینی برای ما سابقه خوبی نداشته‌است. یعنی همیشه ما چیزهایی را به امید باغ سبز نفی کرده‌ایم، اما چون توانستیم محصمات باغ سبز را به خوبی نشان بدهیم، آنچه روشنیستیم را از دست دادیم و به آنچه نداشته‌ایم هم رسیدیم، یعنی به‌نحوی معلق در این وضعیت هستیم. بنابراین باید به فقه، اهمیت و ضرورت و تاریخ و عیب و هنرش توجه کنیم و درباره تقسیم‌بندی‌های فقه و اخلاق یا فقه و حقوق نایل کنیم.

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

۱۵

ادامه‌از صفحه اول

صورت‌تک‌های بی‌چهره

شاید بار آنی، مصیبت‌هایی بی‌نهایت بزرگ‌تری در انتظارمان باشد؛ شاید پایان بشریت؛ شاید سقوط در مدت و عمیق تمدن‌ها به هزاران سال پیش؛ شاید مرگ‌هایی بسیار هولناک‌تر و در داو‌تر؛ شاید حتی موقعیت‌هایی بدتر از مرگ که انسان‌ها را وادار کند دست‌به‌دسته به زندگی خویش پایان دهند و شاید حتی -در بدترین سناریوها- فاجعه در حقیقت نسبتاً محدود اد‌ها باقی‌نماند بلکه همه حیات، همه موجودات و جانوران و گیاهان، در یا‌ها و کوه‌ها و سبزه‌زار‌ها و هر چیزی که می‌توانیم با واژه «بیابانی» مترادف بدانیمش را از میان ببرد و حال پرشش این است؛ یا انسان‌ها واقعا از این مصیبت درسی را یاد نگرفتند و زندگی خویش را تغییر خواهند داد؟ یا همچون همیشه، آن را در کوتاه‌ترین مدت به دست فراموشی می‌سپارند و در قالب کتاب‌های تاریخی و گستره بزرگی از زمان‌ها و فیلم‌ها و ادبیات علمی‌فایگانی می‌کنند؟ این احتمال نیز هست که وقتی این واقعه اتفاق می‌افتد، «درس» بی‌گیرند، اما نه درسی مفید برای جهان، بلکه درسی که خود می‌خواهند. به عبارت دیگر همان کاری را ایکنند که در طول هفت یا هشتت هزار سال تمدن‌های بزرگ و کوچک خویش کرده‌اند: تعبیر و تفسیر آنچه «واقعیت» می‌نماند در چار چوب چیزهایی که نام‌هایی دل‌خواهانه و توهم‌زا، کم‌ابیش گنگ و بی‌معنا، اما برای خودشان و به زبان خودشان بسیار بر معنا و عمیق و «عینی» باشند مفاهیمی همچون «طبیعت» و «فرهنگ» و «شعور» و «انسانیت» و... که برای خود ساخته‌اند تا در یک پیچیدگی غبار غیر قابل رمز‌گشایی و در میان گره‌های باز ناشدنی، کوهره‌راهی برای خویش بگشایند و شاید راهی برای فرار بیابند و هستی‌شناسی تازه‌ای، ولو خایلی، برای خود دست و پا کنند. اما در نهایت، زمانی که انسائیت‌به «پایان پایان‌ها» برسد -و این زمانی است که هر چند شانس رسیدن به آن در آینده‌ای نه چندان دور ناگزیر نیست، اما بعید هم نمی‌نماید - شاید در آن زمان، سرانجام روشنی نسبتاً کاملی بر رفتار و نیت‌هایان «گونه‌بستی» (انسان) در فرآیند تولش بیفتند و «درس عبرتی» برای عالم هستی در معنای اسپینوزایی آن بشود. انسان‌ها، به امید زنده‌هستند و شاید بهتر باشد بگوییم به امیدهایی کم‌لایه‌ای که دوستان دارند واهی بودن آن را هیچ به فراموشی سپارند، مثل اینکه هر لحظه، گاه بدون دلیل و پیشینه و انتقاری نیست ممکن است زندگی‌شان به پایان برسد. یا از بدتر شاهد پایان موجودیت گونه انسانی به‌رم‌غم میلیون‌ها سال بر خودداری از ابزار‌ها و صدا هزار سال بر خودداری از تخیل زبانی، که حتی ندارد و گستره می‌یابش در عرصه اسطور‌ها و ادبیات داستانی و تصویری چشم‌اندازی دور را نمی‌یابند، باشند. این ساختارهای زبان‌شناختی این‌ساز‌هایی که منتظر یابی و منطق فلسفی این دست‌های زبانی برای ما ساخته‌اند ما همه امید خود را به آنها بسته‌ایم. همان‌گونه که بارها و بارها تاریخ نشان داده است، قدرت مقاومت چندان‌ی در برابر گزاید‌ها و سلب‌شان غول آسان‌دارند. پدیده‌هایی که عالم هستی میلیاردها سال است در خود شاهد تکرار آنها نیست، می‌توانند کاملاً در چند لحظه به باد بروند. این را روستک که فراموشی برای انسان شاید مهم‌ترین و دور از حافظه و تاریخ داشته و دارد. ساخت‌های فراموشی در بسیاری از موارد به کمک او آمده‌اند تا بتوانند ساخت‌های تاریخ و حافظه را بر اساس آنها پایه‌کنند و این روستک که اگر کرونا ویروس با مسیبت‌های پیشین و پسین آن را می‌توانست به دست بیابد، درسی به انسان‌ها با‌هندند که دست کم آنها را به حد و دور هوشمندی فرزانگانی چون ژان ژاک روسو، ایوان ایلیچ یا کلود لوی استروس برسانند، به‌ناور ما باید بسیار خوشحال باشیم و دل‌باغی‌واقعی برای تلاموز بخشیدن به ام‌دواری در دل‌های ما نگه داریم، اگر انسان‌ها، به‌ویژه افرادستان، اما همین‌طور فردستانی که هر کدام ممکن است روزی به موقعیت فرادستی برسند، می‌توانستند لحظه‌ای در برابر عالم هستی، در برابر آنچه

ایز‌های علمی خود ایشان، به آنها نشان می‌دهد، خُرد بودن دانش و گستره اندیشه و مادیات و تاثیر انسان را در «کهان» درک کنند، بی‌شک این نیز ممکن می‌بود که امید بسیار زیادی به آینده داشته باشند. اما افسوس که تاکنون تجربه‌هایی که انسان‌ها در طول قرن‌ها از سر گذارند، این‌ند؛ توانسته‌اند آنها اسطوره‌ای و باسنانه‌ای بودن آن چیزهایی را که قدرت انسانی می‌بخشند به آنها نشان دهد؛ نه در اراده خنونت‌آمیزی که بی‌رحمانه بر هم‌نوعان خود بر سایر موجودات جهان اعمال می‌کنند، نه بیهودگی انباشت «ژوت»‌هایی که او بی‌لطفانه در اطراف خود گرد می‌آورد. همه زرونی‌ما ا بود هوست که می‌توانستیم در روزگردی مثبت نسبت به آینده انسان باقی‌مانیم و به این پرشش که یا هنوز فرصتی برای جبران و تروگری انسانی باقی‌مانده، یا سختی‌ولو نسبتاً مثبت بدهیم، اما نباید به خود دروغ بگوییم و این پاسخ را بر این همی‌رورس‌به‌سوسی‌قاطعی‌تی که بنا بر آن وجود ندارد برپیم؛ همی‌خواهیم در رویکردی انسان‌گیز چون لوی استروس، انسان‌شناس بزرگ فرانسوی، باقی‌مانیم که در کتاب «گرمسیریان اندوگار» خود با نومیودی زبانی از جهانی سخن می‌گوید که بدون انسان‌ها آغاز شد و بی‌شک بدون آنها پایان خواهد یافت. اما برای اینکه این امید و این گریز از پیش‌بینی لوی استروس که هیچ‌کسی به اندازه خود او تمایل نداشتند که هرگز به‌واقع نیبوندند، جلو‌گیری کنیم، صر قاروز کردن و پناه بردن به متمایز یک‌های‌نگار، نگار نگ کارگر نیست. پاسخ این امر، در بهترین و زیباترین و بی‌اعتنا‌ترین حالت است که انسان می‌تواند خود را به دلیل ابداغ آنها خود را امتیاز کند. در زیبایی، در اخلاق و در خلاقیت هنری و ادبی؛ در افزودن به زیبایی‌های حسی (استتیک) در جهان بیرونی. در نهایت شاید در این امید که ما آن را شرطی اساسی برای آینده خود و نه راه گریزی آنی تصور می‌کنیم. در این حال، شاید این راه را شاید بخشی از این راه، به‌سادگی نتنها بتواند در واژگان عشق و خلاقیات‌شود. جهانی که امروز کرونا در برابر ما قرار داده، با‌ملم‌شناسی آدم‌هایی که نمی‌تواند به یکدیگر نزدیک شوند و یکدیگر را در آغوش بگیرند، بی‌بوند و بی‌بوسند و دلاری دهند و غمخوار هم باشند، جهانی که کرونا در برابر ما قرار داده و در آن نمی‌توان حتی چهره‌های یکدیگر را از پشت صورت‌کله‌های هر چه‌ضخیم‌تر بینیم، چنین جهانی نیست. ممکن و کارپردی کارپردی نیست؛ بلکه یکدیگر را شهر حقیقی به حساب می‌آید که بار این شاید معنایی جز پایان انسان نداشته‌باشد، اما باید بدانیم اگر از تمخیل جهانی‌کنده از انسان‌هایی بدون دست، بدون پوست و بدون چهره به حق وحشت داریم، باید تن در عشق و اخلاق و هنر بدیم که در پدیده‌هایی انسانی بدھیم؛ جهانی که خود را بیش و پیش از هر کجا در کالبد‌های کوند کوند زبانه تعریف می‌یابیم می‌کنند؛ جهانی که در رویکردهای کلاسیک در آنچه روزگاری «انسائیت» نامیده می‌شد، قابل مشاهده بود؛ روشنایی دور نیست، تنها باید جسارت نزدیک شدن به آن را داشته باشند.